

آیا زمان هم یک امر اعتباری است و تخیلی؟

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

یک بحث راجع به کیفیت تحقق مکان قبلاً  
عرض شد و روشن شد که مسئله مکان یک مسئله  
اعتباری است. و تحقق خارجی ندارد و بر حسب  
اعتبار است که ما به یک فضای اعتباری و توهمی  
اطلاق مکان می‌کنیم و در جای دیگر نفی مکان.

این مسئله قبلاً صحبت شد و عرض شد؛ البته  
خب بحث بیشترش در جای خودش در مباحث  
اسفار خواهد آمد، منتها برای نیاز بحث قضاء و قدر،  
آن مقداری که لازم بود خدمت دوستان عرض  
کردیم.

امروز صحبت در زمان است، که زمان  
چطور؟ آیا زمان هم یک امر اعتباری است و تخیلی؟  
یا این که زمان یک امر واقعی است؟ و مثل خود اعیان  
خارجی که تحقق خارجی دارند، تحقق جوهری  
دارند، یا تحقق عرضی دارند؛ منتها عرض متأصل،

مثل کیف، یا مثل کمّ که اینها یک تعین دارند و تشخیص دارند. رنگ الوان اینها اعراض بر موضوعات هستند، یا اذواق و اسماع و مبصرات، مسمعات، اینها اعراض هستند و همینطور حرکات و امثال ذلک؛ که البتّه در حرکت یک اختلافی است که بعضیها حرکت را از سنخ وجود می‌دانند و وجود که خودش فی حدّ نفسه نمی‌تواند موضوع باشد، بلکه وجود خودش ایجاب موضوعیت می‌کند یا ایجاب عرضیت می‌کند، و خودش فی حدّ نفسه نه موضوع است و نه عرض و نه جوهر.

در زمان، آنچه که محقّق هست این است که به عنوان یک مسئله، به عنوان یک موضوع نمی‌شود رویش حساب بشود، خب این بحث اوّل که موضوع نیست، بلکه عارض بر موضوع می‌شود. و لازمه زمان ... و زمان حقیقتش یک حقیقت تدریجی و تدرّجی است، یعنی نفس ذاتی خود زمان عبارت است از یک عرضی که در ذاتش تدرّج و تغیر باید حاصل باشد. اگر شما یک مسئله‌ای را ثابت دانستید،

در آن ثبوت دیگر زمان معنا ندارد. باید در زمان یک جنبه‌ای باشد، که در آن جنبه حالت سابق لحاظ بشود و حالت فعل که «آن» است و حالت استقبال، یعنی انتظار، جنبه انتظار و جنبه توقع در زمان باید لحاظ بشود تا آن که ذاتی زمان در این جا صدق کند.

بناءً علی هذا، هر حقیقتی که در آن این مسئله باشد، یک جنبه سابقی دارد و یک مسبوقی، و یک توقع و انتظاری، آن حقیقت به آن زمان گفته می‌شود.

حال هر چه می‌خواهد باشد، و به هر کیفیتی می‌خواهد باشد. پس زمان به آن کیفیتی که تا به حال در بین عوام و در بین اشخاصی که اطلاع بر مبانی ندارند مطرح بوده، که عبارت است از گذشت ساعات و ایام و لیالی بر اجزاء مادی، این مسئله نمی‌تواند یک تعریف جامع و شاملی و مانعی باشد؛ زیرا ما احساس می‌کنیم که فقط زمان اختصاص به یک همچنین مسئله‌ای ندارد. در مادیات مسئله درست است، مسئله به این شکل هست که یک زمان گذشته‌ای بر آن فرض است و بعد زمان حال و آینده.

الآن که ما در این اتاق هستیم و در این جا بحث

می‌کنیم خب رفقا، دوستان، قطعاً قبل از من به این  
اتاق تشریف آورده‌اند و این قبلیت، یک واقعیتی  
است که این واقعیت را احساس می‌کنیم و کسی  
نمی‌تواند انکار کند. در حالی که خودِ نفس اشخاص  
و نفس ذوات، این‌ها واقعیت خاص به خودشان را  
دارند. صحبت در خصوص آن اجسام و ابدانی که  
در این اتاق قبل از ما حضور پیدا کرده‌اند، صحبت  
در او نیست، بلکه صحبت در سبق آنهاست. یعنی  
صحبت در این است که این اجسام و ابدان، در  
حالتی بوده‌اند و در فضایی بوده‌اند که در آن فضا بنده  
نبوده‌ام. خب اینی که بنده نبودم پس صحبت، گیر  
سر این نیست که این جسم یا این بدن و یا این ماده،  
این بوده است یا نبوده است. در بود یا نبود ماده ما  
بحث نداریم؛ این مشخص است، این مفروع<sup>۲۸</sup> عنه  
است که اجسام همه هستند، مواد همه هستند، ابدان  
همه هستند. این صحبت در بود و نبود است، یکی  
می‌گوید آقا من زودتر آمدم، آن یکی می‌گوید نه آقا  
من زودتر آمدم. آن یکی می‌گوید نه، آنقدر تو دیرتر  
آمدی ... در خود آن ذات و در خود آن بدن و در

خود آن جسم صحبت نیست؛ آن سر جایش محفوظ است، صحبت در در دیر و زود آمدن است، قبل و بعد آمدن است. این قبل و بعد چیست؟ خود ماده، دعوایی در آن نیست، اختلافی در آن نیست، خود جسم در آن اختلاف نیست، پس این اختلاف در چیست که یکی می گوید آقا من قبل از تو آمده‌ام، آن یکی می گوید نه من قبل از شما آمده‌ام. آن یکی می گوید شما آنقدر دیرتر آمدی، او می گوید نه من آنقدر دیرتر آمدم، من خیلی دیر نیامدم. فرض کنید دو دقیقه دیرتر آمدم.

در خود جسم ایراد نیست، اشکال نیست، صحبت در آن حالتی است که آن حالت بر جسم عارض شده، آن حالت را اسمش را می گذارند زمان. حالا آن حالت عبارت است از یک حقیقتی که، یک واقعیتی که آن واقعیت را احساس می کنیم، و به خاطر احساس آن واقعیت است که قرارداد ما در این جا منعقد می کنیم. آن مسئله را انتزاع می کنیم، روی آن واقعیت نمره می گذاریم، شماره می گذاریم، عدد می گذاریم: یک دقیقه، دو دقیقه، سه دقیقه ...

این را ما روی آن واقعیت داریم عدد می گذاریم، حساب باز می کنیم روی آن واقعیتی که الآن آن واقعیت ملموس است و همه هم دارند این کار را انجام می دهند. نه بنده، همه افرادی که در این جا هستند به این قانون پایبندند.

دستگاه درست بکنیم، آن دستگاه نشان بدهد که چند دقیقه فرض بکنید که این زمان در این جا تحقق پیدا کرده. یک ساعت زمان تحقق پیدا کرده. و محاکم خودمان را، دادگاه های خودمان را، ارتباطات خودمان را، تمام این ها را بر اساس ساعت و زمان، و این جریانی که انجام می شود، حسابرسی می شود. جنایتی که انجام می شود، در چه زمانی بوده؟ قبل و بعد چقدر تأثیر دارد ... شما نگاه می کنید می بینید اصلاً تمام زندگی ما همه بر اساس این جنبه می گردد، بر اساس همین واقعیت الآن دارد دور می زند. خب این مسئله پس می شود یک واقعیتی، که آن واقعیت را ما با احساس خودمان اسمش را می گذاریم زمان؛ آن واقعیت عبارت است از گذشت، ماضی، طی، سیر، حرکت، و ...

این طی و حرکت و سیر و گذشت را آن احساسی که برای ما در این گذشت است، آن احساس را زمان می‌گویند. اما چیزی ما در خارج نداریم سوای آن جسم و سوای آن ماده و سوای آن اجسام و مواد، به هر کیفیت، که غیر از آن جسم و ماده و آن فرض کنید که موجودیت آن شیء در نوعیت خودش - هرچه می‌خواهد باشد؛ جسم مادی البته - ما چیزی نداریم بر این که غیر از او یک امر دیگری باشد که همراه با او و قرین با او و مصاحب با او وجود داشته باشد، اسم این را بدن، اسم آن را زمان بگذاریم، اسم این را حجر، اسم آن را زمان بگذاریم، اسم این را فرض کنید که درخت، اسم آن را زمان بگذاریم. چیزی غیر از درخت وجود ندارد، چیزی غیر از انسان وجود ندارد، چیزی غیر از حجر وجود ندارد که به خاطر آن این کار را بکنیم.

اما شما در کیف می‌بینید که وجود دارد. شما یک موضوعی دارید فرض کنید که الآن یک عبا دارید، این عبا که رنگش سیاه است، بعد این عبا را شما در آفتاب قرار می‌دهید، چند ماه، یک ماه از آن

می‌گذرد یادتان می‌رود بیاید این عبا را بردارید،  
وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید رنگش زرد شده.

—! من که عبایم سیاه بود!

چون در این جا شمس بر او عارض شده  
است، شمس به آن اصابت کرده است، کم‌کم این  
رنگ و لون برمی‌گردد از سواد می‌آید به اصراری.  
این مسئله را شما احساس می‌کنید. نگاه می‌کنید:  
عجب! این در این جا دو ماه این عبا الآن زیر آفتاب  
بوده، این پارچه الآن دو، سه ماه زیر آفتاب بوده،  
مستقیم آفتاب به آن خورده، این که اوّل رنگش سیاه  
بود، اوّل رنگش قرمز بود، الآن چرا این طور است؟  
الآن چرا...؟

کاملاً احساس می‌کنید که رنگ، این رنگ اوّل  
وجود داشته، سواد، سیاهی اوّل وجود داشته، قرمزی  
اوّل وجود داشته، الآن آن قرمزی و سیاهی، دیگر  
وجود ندارد؛ به جایش فرض کنید که زردی و  
اصفراری یا بیاضیت در این جا جای آن را گرفته.  
درست؟ خب آنی را که قبلاً بوده کاملاً به یاد دارید،  
آنی را که الآن هست کاملاً مشهود شماست، کس



دیگر هم بیاید سؤال کند: آقا این عبایی که الان در این جا افتاده این پارچه در این جا افتاده رنگش چیست؟

می گوید: زرد است.

می گوید: آقا این که زرد نبود، سیاه بود ...

می گوید: من که سیاه نمی بینم، این که الان

می بینم زرد است.

دیگری بیاید سؤال بکند، می گوید اینی که

الآن افتاد، زرد است.

دقت کنید!

خب این که الان دارد می گوید زرد است، آیا

اطلاع دارد بر این که چه مدت بر این گذشته؟ اطلاع

ندارد. یعنی بدون اطلاع از این که دو ماه الان زیر

آفتاب هست دارد می گوید این رنگش زرد است،

بدون این که اطلاع داشته باشد از این که فرض کنید

که نسیان عارض شده، غفلت در این جا عارض شده،

این که این را از زیر این جا بردارند، از روی بند

بردارند، دارد می گوید زرد است.

پس کیف یک واقعیت خارجی است که این

واقعیت برای همه افراد ملموس است و محسوس است، در صورتی که آن حس لمس را آنجا واجد باشند.

اما یک مطلبی در این جا مخفی است و آن این است که از شما سؤال می‌کند: آیا این رنگ زردی که این لباس دارد، این قماش یا این عبا دارد، این رنگش رنگ اصلی است یا رنگش به واسطه تبدل لون است؟

شما می‌گویید: هان! دو ماه، سه ماه، در این جا گذشته، این عبا در همین جا بوده، فراموش شده که بیایند بردارند، رنگش از سیاهی برگشته به قرمزی. این فرش که در این جا افتاده، چون آفتاب مستقیم به آن خورده، رنگش از قرمزی برگشته به زردی.

این زمان را این شخص نمی‌داند، ولی شما می‌دانید. آنی که همه می‌دانند، این لون است؛ آنی که فقط شما می‌دانید، چیست؟ غیر از تبدل لون یک چیز دیگر است، آن عبارت از چیست؟ آن عبارت از زمان است. درست شد؟

حالا می‌گویند چه مدّت بوده؟ شما می‌گویید

سه ماه بوده، سه ماه چقدر است؟ سه ماه، سه تا سی روز است. روز چیست؟ می گوید همین که الآن ... صبح نگاه کن چه بود؟

می گوید که: خب این را می دانم.

- غروب هم نگاه کن وضع چطور است، از صبح

تا غروب را می گویند یک روز.

نود تا از این حالت گذشت، و بعد از او این

رنگ به این کیفیت و به این رنگ درآمده.

این را اسمش را می گذارند زمان. پس این که

می گویند زمان یک امر نسبی است، همه این حرفها

چرت و پرت است، زمان نه امر نسبی است، نه امر

واقعی خارجی است، و این مزخرفاتی که

درمی آورند: اگر یکی به سرعت نور برود و از این

طرف برگردد، برمی گردد به شکم مادرش و

همین طوری هم برمی گردد به جای دیگر و شاید

عروسی بابا و ننه اش را هم یادش بیاید! این حرفها

همه چیست؟ اینها همه بازی هایی است که فیزیک

و متافیزیک آمده قروقاطی شده و این بازی را در

زمان یک امر اعتباری است بر اساس احساسی که شخص می‌کند؛ هیچ فرق هم نمی‌کند. شما الآن با سرعت مورچه از این‌جا بروید تا آن طرف، یک زمان سیر می‌کند، اگر با سرعت فوق نور باشد یک چیزی، با سرعت فوق نور هم از این‌جا به آن‌جا بروید، همان است؛ تفاوتی نمی‌کند. هر دو گذشت است، هر دو ماضی است، هر دو سیر است، هر دو تغیر و تبدل است، نه نور در این‌جا دخالتی دارد، نه صوت در این‌جا دخالتی دارد حرکتش، نه هیچ چیز از اینها.

هیچ‌کدام از این‌ها دخالتی در این مسئله ندارد. آنی که دخالت دارد، احساس شما بر این‌که یک چیزی در این‌جا واقع شده؛ آن است فقط. آن چیست؟ آن چه احساسی است که برای ما حاصل می‌شود، به واسطه آن احساس می‌بینیم که تفاوت می‌کند مسئله، می‌بینیم که فرق می‌کند. به واسطه آن

---

<sup>۱</sup> رجوع شود به معاد شناسی ج ۸ ص ۲۶۹ به بعد و همچنین مطلع انوار ج

احساس است که به افراد اعتراض می‌کنیم! به واسطه آن احساس است که از یکی خوشمان می‌آید، به واسطه آن احساس است که از یکی بدمان می‌آید. این در مجالسی که می‌روند این آقایان فلان، این رجال، شخصیت‌ها، دنیا، این‌ها آنقدر به آن احساسشان حساب باز می‌کنند، آنقدر روی این اعتباراتشان حساب باز می‌کنند... که زودتر می‌رود، که دیرتر می‌رود. یک قسمی وارد مجلس بشود فلان شخص، که اوّل او آمده باشد!

الآن در چیزها بین‌المللی و فلان می‌بینید دیگر. مثلاً دو کشور متخاصم، می‌خواهند با همدیگر بیایند بنشینند مذاکره کنند. جوری قرار می‌دهند، دو تا در دارد، یکی در از آن طرف، یکی از آن طرف؛ هر دو می‌آیند پشت در می‌ایستند، دق این در می‌رود کنار، هر دو می‌آیند داخل! اگر یکی زودتر بیاید آن یکی دیرتر، به او برمی‌خورد: چرا دیر به من اطلاع دادید؟ من دیرتر آمدم!

خب این یعنی تو زودتر آمدی، حکم مستقبل از ما را در این جا قرار داری!

ببینید دنیا در چه اوضاعی است!

الآن یادم آمد در جنگ بین الملل دوّم، - این‌ها

همه در ما هم هست‌ها! همه این اعتبارات در ما هم

هست، حالا ما داریم به این و آن اعتراض می‌کنیم!

ما هم همینیم! اوّل او بیاید، بعد من بیایم، بعد! که ما،

شخصیت ما، پرستیژ ما، هان! این پرستیژ، شخصیت،

شان، مقام، مرتبه، از خدا هم زدیم بالاتر! این با این

قضیه تأمین بشود، با این اعتبارات در جای خودش

قرار بگیرد! - در جنگ بین الملل دوم، وقتی که زدند

ژاپن را درب و داغان کردند و بمب اتم انداختند و

آن‌ها هم صلح کردند و - یعنی تسلیم شدند در واقع

- قرار بود که بیاید یک چیز کنند ... امضاء کنند و

این‌ها، در یک جزیره‌ای از جزایر ژاپن، یادم هست

آن ژنرال معروف امریکایی که آن مارشال معروف که

این جریانات و جنگ و این‌ها در خاور دور به دست

او بود - مک‌آرتور مثل این که بود - بله او قرار بود

بیاید و با رئیس جمهور امریکا که آن موقع ترومن

بود ملاقات کند. اتفاقاً با هم دیگر و در یک زمان به

محل رسیدند، یعنی هر دو تا طیاره در یک زمان ...

یعنی هواپیمای این ژنرال، با طیاره این جناب آقای رئیس جمهور محترم و مکرم، جناب آقای ترومن، هر دو با هم رسید آن بالا! و خب آن از یک طرف، این ژنرال پیروز و فاتح و این‌ها بود، خب خیلی برای خودش ژنرال مک‌آرتور آن بزرگ‌ترین مارشال امریکایی بود، ارتش امریکایی در خاور دور بود، و این افتخار شکست ژاپن را به پای او می‌نویسند. خب تو نشستی در کاخ و فقط دستور می‌دهی! ما آن‌جا در صحنه جنگ در صف اوّل جلوی تیر بودیم - مثلاً! - فرض کنید که این ژنرال‌ها و این‌ها در صف اوّل ایستاده‌اند، عقب نیستند! همه صف اوّلند و می‌گویند که پیروزی به حساب ماست! تو که در کاخ هستی و کاخ سفید، سیاه، قرمز نمی‌دانم چیست! هی می‌گویی برو جلو و نرو جلو! این فقط کار شماست. هنر نکردی! چهارسال آوردنت و بعد می‌برند.

هنر نکردی! هنر را ما می‌کنیم که در تیر و تفنگ و توپ و خمپاره و فلان و این چیزها ... حالا اگر راست بگویند یارو! اگر راست بگویند!

خب حالا حداقل سربازهایش که این کار را

کرده‌اند!

ما این کار را کردیم! مقام و موقعیت من بیشتر

از تو است! تو اوّل باید بنشینی، بعد من بنشینم! اوّل

باید تو ...

خب شاید قاعدتاً هم همین باشد دیگر، خب

نمی‌دانیم. ما که چیز سیاسی بلد نیستیم، این‌ها

خودشان تعریف می‌کنند.

خلاصه این طیاره‌اش همان بالا بود. آن هم

می‌گفت که: مرتیکه من رئیس جمهور آمریکا هستم!

تو ژنرالی، چه ربطی به من دارد؟ داری به من دستور

می‌دهی؟ عجب زور می‌گویی! من رئیس جمهورم،

دارد به من می‌گوید تو اوّل بنشین! ...

سه ربع ساعت، چهل و پنج دقیقه این دو تا

هواپیما بالا می‌گشت، این به آن می‌گفت تو زودتر

بنشین، آن به آن می‌گفت تو زودتر ...!

آخر بالاخره مجبورش کردند که ژنرال

بنشیند! خب خیلی بد است رئیس جمهور بنشیند و

از او استقبال کند؟!!



ببینید این انسان کجاست! این‌ها بچه نبودند! ده ساله و دوازده ساله و پفک و آب‌نبات نخوردند! آن یکی هفتاد سالش بود، آن یکی نمی‌دانم هفتاد و پنج، هشتاد سالش بود - خلاصه پیر بودند - اما ببینید چقدر افکار، افکار بچه‌گانه! بچه‌ای که شده هفتاد سالش! بچه‌ای که شده هشتاد سالش! هنوز بچه! ماها هم هنوز بچه‌ایم! نه فقط آن‌ها بچه‌اند؛ ماها هم بچه‌ایم. ماها هم در افکار خودمان، ماها هم در تخیلات خودمان، ماها هم در توهمات خودمان: این زودتر برود، آن دیرتر برود، آن اول برود بنشیند در مجلس، بعد صاحب‌خانه بیاید دیدن کند، یا نه، این بیاید بیرون، همراه با صاحب‌خانه بیاید داخل ...

بله! خب دیگر بگذریم، دیگر خیلی بیراهه نرویم! در راه خودمان باشیم بهتر است.  
ما همینیم! همه در تخیل‌ایم.

این‌ها مسئله زمان را خوب حس کرده بودند! فلسفه نمی‌دانم خوانده بودند یا نه، جناب آمریکاهایی‌ها، که زمان چقدر اهمیت دارد! قبلی و

بعدی چقدر مهم است! چقدر سرنوشت ساز است!  
چقدر شخصیت ... شخصیت ما را همین می سازد  
دیگر!

همین که قبلاً بنشینیم، زمین خورده‌ای، دیگر  
نه شأنی داری، نه شخصیتی داری، هیچی دیگر  
نداری! نه، بعداً بیا! این که بعداً می آیی، هان! بالا  
رفتی! خلاصه وضع و موقعیت الآن در جای  
خودش تثبیت شده!

پس شما هم این حالتی که هست ... در  
حالتی که هر دو هستند دیگر! هر دو هستند، هر سه  
هستند، پنج تا، ده تا، همه هستند، امّا این حالتی که  
روی این حالت حساب باز کرده‌اند، این چه حالتی  
است؟ این چه ... این حالت عبارت است از  
«گذشت». پس بنا براین، این نیست قضیه زمان که  
حتماً باید ماه و خورشیدی باشد، حرکتی باید باشد  
و امثال ذلک تا این که شما زمان را فرض کنید؛ نه!  
این‌ها نیست. حالا اگر فرض کنید این زمین ما، یا  
این که فرض کنید که این عالم ما، خورشید نداشت،  
ما روز و شب نداشتیم، زمان نداشتیم؟! آن احساس

در ما نبود!؟ آن حس، آن حسّ قبلیت و بعدیت در ما نبود!؟ مگر شب خورشید هست؟ خورشید نیست. شما در تاریکی زمان را احساس نمی‌کنید؟ شما با یکی قرارداد دارید، وقتی می‌روید می‌بینید سر قرار نیامده. صبر می‌کنید، تازه می‌رسد ... همه جا هم تاریک است، یک چراغ هم روشن نیست. ولی چطور این قبلیت و بعدیت را حس کردید؟ در حالی که سر جایتان هم ایستاده بودید، تکان هم از جایتان نخوردید، همین‌طور سر جایتان ... ساعت هم در جیبتان نیست! نه ساعت دارید، نه از حرکت ستارگان تغییر و تحوّل را احساس کردید، نه خورشید و ماهی در آمد، هیچ نیست، ولی این احساس برایتان هست که این تخلّف کرده؛ آن چه کرده که تخلّف کرده؟ چه قضیه‌ای در این جا اتفاق افتاده که این تخلّف کرده؟ آن احساس ... خودش هم که می‌آید خجالت می‌کشد، می‌گوید آقا ببخشید معذرت می‌خواهم، فرض کنید که فلان مانع پیش آمد نتوانستم بیایم؛ یعنی هم خودش فهمیده، هم شما فهمیدید. شما ناراحت شدید، می‌آید از دل شما

درمی آورد: آقا ببخشید، عذر می‌خواهم، این مانع پیش آمد. می‌گویید بسیار خوب.

پس هر دو متوجه شدید. این را می‌گویند مضمی. پس بنابراین مسئله زمان این نیست که بسته به یک طیف مغناطیسی حاکم بر زمینی باشد که آن طیف مغناطیسی بر اساس جاذبه مغناطیسی‌ای که دارد، ساعت را بتواند در این موقعیت بگرداند یا نگرداند. آن قضیه مربوط به پاندول و نمی‌دانم فنر و چرخ دنده‌های ساعت است که آن قضیه هیچ ارتباطی به زمین ندارد، ارتباطی اصلاً به زمان ندارد، آن در یک شرایط خاص مغناطیسی قرار بگیرد تند می‌چرخد، در یک شرایط مغناطیسی قرار بگیرد کند می‌چرخد. الان هم که همه چیز دیجیتالی شده، دیگر آن تشکیلات الان کاربردی ندارند. درست شد؟

پس بنابراین آن حالتی که برای شما پیدا می‌شود به آن سبق و لحوق و آن را احساس می‌کنید، به آن حالت می‌گویند زمان؛ درست شد؟ این اسمش زمان است. حالا من از شما سؤال می‌کنم: آیا باید فرض بکنید که لاجرم و حتماً آن حالت در ماده و

مادیات تحقق پیدا کند، یا آن حالت ممکن است در غیر مادیات هم، در غیر اجسام، در غیر اجزاء مادی و مُلکی هم آن تحقق پیدا بکند؟ نه! بگویید روشن است، فقط لازم نیست که فقط در مادیات باشد. در مادیات خب مشخص است، در آن مادیات آن عروض سبق بر آن، آن عبارت ... یعنی نفسِ استقرار یک جسم مادی، نفسِ استقرار و همان بقاء جسم مادی، به آن زمان گفته می‌شود. حالا آن بقاء ...

تلمیذ: استمرار؟

استاد: استمرار بقاء، بله. منظورم بقاست دیگر. بقای بدون استمرار که نمی‌شود! یعنی در خود استمرار هم بقاء هست. مثل بحثی که ما در قضیه اسامی ذاتیه کردیم، علیم و قدیر و حی، که در آنجا آقایان می‌فرمایند که این سه اسم، سه اسم متنازله از ذات است و در مرتبه مادون ذات قرار دارند، چون مقام ذات با مقام علم ذات، این متفاوت است؛ همین‌طور این مقام ذات با مقام قدرت متفاوت است. و ذات از حیث قدرت و علم سابق بر علم و قدرت است. و واقعش هم همین است دیگر، علم و قدرت دو

عارض لا ینفک ذات هستند که همان آگاهی ذات به خود، و قدرت ذات به خود، و اعمال رویه ذات را، این را قدرت می نامند؛ لذا بر همین اساس قدیر اسم لا ینفک ذات است و علیم هم در این جا اسم لا ینفک ذات است. اما صحبت در حی است، می گویند حی هم جزو همین است؛ اما ما گفتیم حی همان نفس بقاء ذات است. یعنی وقتی شما به ذات می گوید ذات، آن ذات مساوقٌ للحیاء، مساوقٌ للحی، نه این که ذات مساوقٌ للعلم. علم مرتبه اش مرتبه مادون است. علم چون معلول برای ذات است، تا ذاتی نباشد علم هم معنا ندارد. ولی ممکن است فرض کنید ذاتی باشد بدون حی؟ اصلاً نفس حی یعنی همان ذات؛ همان. حالا ممکن است شما یک انسانی را متصور کنید بدون حیاتش؟ خب دیگر انسان نیست! خب حالا یا مرده یا چیزی نیست، یا رماد است، دیگر انسان نیست. همین که شما می گوید رأیتُ زیداً، یعنی رأیتُ حیاً؛ همین که می گوید رأیتُ عمرواً، رأیتُ حیاً. حیات، با آن خود ذات مساوق هست و لا ینفکُ هستند. لذا ما در مورد سه اسم

لا ینفک ذاتی، در مورد علیم و در مورد قدیر می توانیم  
قائل به تنزل اسم بشویم از مرتبه ذات، ولی راجع به  
حیات نمی توانیم.<sup>۱</sup>

مثل همان مسئله‌ای که راجع به مسئله  
احدیت، احدیه الذّات که قبلاً خدمت رفقا عرض شد  
که مقام احدیت و مقام واحدیت آن طور که می گویند  
تفاوت دارد، تفاوت دارد، اما آن تذییل بیان مرحوم  
علامه طباطبائی نسبت به تنزل مقام احدیت از مقام  
هوهویت که همان مقام ذات است<sup>۲</sup>، آن را ما عرض  
کردیم که حالا باید تأمل در این مسئله کرد. مسئله  
احدیت با مسئله خود آن ذات، تساوی دارد. در هر  
جا که احدیت است، در آن جا ذات است و در هر جا  
که ذات است، در آن جا احدیت است. به طور کلی  
مسئله ذات را با مسئله احدیت نمی توانیم منفک  
کنیم. ولی مقام واحدیت را چرا، مقام واحدیت مقام  
اراده و مشیت است در اسماء و صفات. در مقام

---

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب افق وحی صص ۴۵ تا ۴۸

<sup>۲</sup> توحید علمی و عینی ص ۱۸۲ و الرسائل التوحیدیه مؤسسه النشر الاسلامی  
تألیف العلامة الطباطبائی رضوان الله علیه صص ۳۰ و ۳۱

واحدیت است که همه موجودات جنبه تعین و تنزل پیدا می‌کنند، ولی در مقام احدیت فقط خود ذات است و امکان ندارد شما ذات را بدون حیثیت احدیت اصلاً تصور کنید. یعنی همین که می‌گویید ذات، احد هم همراهش هست؛ چه بخواهید و چه نخواهید. ولی این طور نیست که در ذات بگویید علم باشد؛ نه! هیچ نیست! بله، علم لاینفک از ذات هست، ولی نه این که مساوقٌ للذات. می‌گویید که ذات بدون علم مُحال است؛ بله، این را قبول داریم. ذات بدون قدرت مُحال است، هر جا ذات هست، آن جا به همراهش - به نحو علیت، نه به نحو تساوی و تساوق؛ به نحو علیت در آن جا - خود علم و خود قدرت در آن جا وجود دارد. البته بعد می‌رسد ... و بعد هم سایر اسماء و صفات و این‌ها. امّا هر جا خود ذات بود، به نفس تصور ذات، تصور احدیت هم در آن جا خواهد آمد، به نفس تصور ذات، تصور حیات و حی در آن جا خواهد آمد. این‌ها با همدیگر فرق می‌کنند و تفاوت می‌کنند.<sup>۱</sup>

---

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر رجوع شود به کتاب افق وحی صص ۴۷ و ۴۸



حالا این مطلب، این قضیه که مسئله سبق، این یک جنبه‌ای است که این جنبه عارض بر خودِ جسم و بر خودِ ماده می‌شود. حالا چه در این جا شمس و قمری باشد، ستارگان و سیاراتی باشند، یا نباشند؛ این دیگر در این جا تفاوتی نمی‌کند. یعنی همین که بقاء یک وجود را شما تصور می‌کنید، نفس بقاء وجود یعنی عروض زمان بر او. و الا غیر از این قابل تصور نیست. یعنی همین که شما این لیوان را، این استکان و فنجان را تصور می‌کنید، از کارخانه در آمد، همین که تصور کردید، زمان بر آن عارض شد، چون نفس تصور این، بدون تصور ماضی، این ماضی یعنی عروض، یعنی عروضِ گذشت، بدون آن امکان ندارد. حالا بر آن ماضی چه قاعده و قانونی بار می‌کنید، آن یک مطلب دیگر است. یک وقتی بر این ماضی یک دقیقه را به حساب می‌آورید، یک وقتی که نه، می‌گویید که من این را نیم دقیقه به حساب می‌آورم؛ آن دست شماست.

اصلاً که گفته شبانه روز بیست و چهار ساعت است؟ بیست و چهار ساعت آمده‌اند درست

کرده‌اند! اصلاً بنده می‌گویم شبانه روز بیست ساعت  
است! گفت دو، دو تا هجده تا! که گفته؟ همین است  
دیگر! دلم می‌خواهد بگویم هجده تا! خب بعضی‌ها  
این طوری می‌گویند! چهار، چهار تا هجده تا! خب  
زور داریم می‌گوییم هجده تا! می‌گویی شانزده تا؟  
حالا بین شانزده تا است یا هجده تا! یک شانزده  
حالی‌ات کنم تا دیگر یادت برود بگویی چهار چهار  
تا شانزده تا؛ چهار چهار تا می‌شود هجده تا!  
حواستان باشد!

حالا من می‌گویم بیست و چهار فرض کنید  
که در شبانه روز بیست ساعت است. چرا؟ ما آمدیم  
قرار داد گذاشتیم، ما قرار داد گذاشتیم که شبانه روز  
را تبدیل به بیست و چهار ساعت کردیم. حالا یکی  
می‌آید می‌گوید آقا می‌خواهم تبدیل به سی ساعت  
بکنم!

باشد! آن درجات را کم می‌کند، عدد را بیشتر  
می‌کند می‌شود سی ساعت.

من به یک خانه‌ای در اصفهان رفتم، دیدم یک  
ساعتی هست، هرچه فکر کردم دیدم چرا این

عقربه‌اش دارد این جوری می‌گردد؟ به جای این که این طوری بچرخد ... گفتم آقا این عقربه چرا این طور است؟

گفت ما آمدیم یک ساعت درست کردیم که این ساعت اولش اسامی ائمه و فلان و این‌ها، از این طرف بیاید از سمت چپ می‌گردد می‌آید سمت ... گفتم حالا این چه شد؟ چه شد؟

گفت خب نمی‌دانم این از این طرف چه می‌شود ...

دیدم یک چیزهایی گفت که ... گفتم مثل این که خیلی وقت زیادی داری‌ها! از این وقت زیادی‌ات یک خرده به ما هم بده، ما آماده‌ایم! آمده ساعت درست کرده چپکی! از این طرف شروع کرده، این جا اسمش را محمد و علی و فاطمه گذاشته رفته بعد تا به دوازده، خودش کم می‌شودها....

تلمیذ: قوس صعود و نزول درست کرده!

(مزاح)

استاد: قوس صعود!! قوس صعود و نزول ...

بله بسیار ... قوس ندارد!

خب حالا این چیست؟ اعتبار است! می گوید  
ما این جوری اش کردیم! خب حالا چیست آقا؟  
زوری است مگر؟ اصلاً بنده دلم می خواهد این  
طوری به ساعت نگاه کنم! خب هیچی، راست  
می گوید بیچاره! می گوید من اصلاً دلم می خواهد ...  
اصلاً ساعت نصفه می خواهیم درست کنیم. فرض  
کنید عقربه اش بیاید این جا، به جای این که یک دور  
بچرخد، آن دوازده ساعت فرض کنید که بیاید تا  
پایین و تمام بشود. این ها دیگر اعتباری است بعد  
چیز و این ها.

این که ما بخواهیم روی این حساب و کتابی  
بگذاریم، مسئله ای نیست که مسئله واقعی ... آنچه  
که واقعی است، این است که این گذشت و بقاء و  
استمرار، این استمرار و بقاء و گذشت و مزی را  
خود ما در درون خود احساس می کنیم بدون این که  
نیاز به وسیله ای باشد؛ همین که شما قرار می گذارید  
با یک شخصی در یک جا بیایید، در مدرسه بیایید،  
وارد آن جا که می شوید می بینید نیست، این احساس

برایتان پیدا می‌شود؛ نه به ساعت نگاه کردید، نه از شخصی سؤال کردید ... آقا الآن فرض کنید که الآن چیست؟ ایشان ... - یعنی می‌دانید نیامده، ها، یعنی با فرض این که نیامده، نه این که شما تأخیر داشتید - می‌گویید آقا این شخص که ما قرار گذاشتیم و نیامده، یعنی این نیامده؟! -

- خب نیامده دیگر!

- یعنی این تأخیر داشته؟

می‌گویند: خب بله تأخیر داشته.

می‌گوید: آقا یعنی این از آن قرار و موعد

مقرر مقصر بوده؟

می‌گویند: بله مقصر بوده

بینید نیاز نیست از کسی سؤال کنید، در

وجود خودتان این مطلب را حس می‌کنید؛ این حس

را می‌گویند زمان. به این حس می‌گویند زمان.

درست شد؟ دیگر من خیلی توضیح دادم، زیاد

توضیح دادم. حالا شما می‌بینید همین حس را در

جایی که ماده نیست، همین حس را شما دارید. شما

مگر خواب نمی‌بینید؟ مگر در بزرخ خواب

نمی بینید؟ مگر در عالم مثال نیست؟ مگر در برزخ نیست؟ مگر در آن جا احساس گذشت نمی کنید؟ عیناً آنچه را که در این دنیا برایتان به واسطه استمرار و بقاء و زمان حاصل می شود، همان را در خواب می بینید. برای ارباب کشف و شهود همان هم در کشف و در شهود پیدا می شود، همان هم برای افرادی که آن بزرگان و اولیاء و آنهایی که اطلاع بر غیب و اینها دارند، همان هم برایشان در همان پیدا می شود؛ یعنی در همان اطلاع بر غیب این مسئله و این حس را دارند، منتها آن حس که جنبه گذشت دارد، آن حس در طبیعت و در ماده به یک شکل است، همان حس در عالم دیگر، همان حس وجود دارد. ها، همان گذشت وجود دارد، همان آن وجود دارد، همان توقع و انتظار وجود دارد، منتها در آن جا به تناسب با خودش؛ در آن جا فرق می کند.

لذا اگر شما بخواهید در آن جا، قوانین آن جا و

کیفیت گذشت زمان را در آن جا بخواهید در این دنیا

بیاورید، یکدفعه می بینید پنج دقیقه ای که در عالم

خواب برای شما پنج دقیقه بود، در این جا پنجاه سال

خواهد بود! یعنی آنچه را که در آن عالم در عرض پنج دقیقه شما انجام دادید ... شما در خواب يك دفعه می بینید از يك شهر تا يك شهر دیگر در دو ثانیه رفتید؛ از يك شهر رفتید به يك شهر دیگر، خودتان را یکدفعه در آن جا احساس کردید. این اتفاق می افتد دیگر در خواب و مکاشفات از این مسائل خیلی هست. خیلی خوب. حالا بفرمایید ببینم اگر پیاده بخواهید از این شهر به آن شهر بروید چقدر طول می کشد؟ سه ماه حداقل طول می کشد، در حالی که شما به يك لحظه رفتید، به دو لحظه رفتید؛ یعنی به دو لحظه ای که در خواب حس کردید اگر دو لحظه بخواهد به قانون این جا، و قانون ... یعنی همین قوانین فیزیکی، در قانون فیزیکی اینجا بخواهد انجام بشود، يك دفعه پنجاه سال ... لذا این جا می فرماید: ... **وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ**<sup>۱</sup> یعنی یوم ربوبی. کالف سنه نه این که واقعاً هزار سال يك روز کم نه! یعنی مثل هزار سال می ماند؛

---

<sup>۱</sup> سوره الحج (۲۲) ذیل آیه ۴۷

یعنی مقام مقامِ مبالغه است، نه مقام تعداد. مقام عَدّ نیست. یعنی شاید هم پنجاه هزار سال باشد، شاید هم چهل هزار سال باشد، نمی‌خواهد خدا در این جا بگوید يك روزی که در روز قیامت است، مثل الف سنه مما تعدّون، یعنی مثل و نظیر آنچه که شما به حساب می‌آورید در این دنیا رویش حساب و کتاب باز می‌کنید، عَدّ می‌کنید ... كَأَلْفِ سَنَةٍ؛ مثل؛ این تشابه نه تشابه دقی است که خیلی با دقّت و با فرمول و کامپیوتری، خدا گفته دقیقاً هزار سال، نه يك دقیقه بیشتر، نه يك دقیقه کمتر، با يك يوم ربوبي آمده در این جا برابری کرده.<sup>۱</sup>

پس بنا بر این مسئله هم امروز روشن شد که مسئله زمان این نیست که فقط اختصاص به ماده داشته باشد. ما زمان یک وضعیتی است که در آن وضعیت گذشت را احساس می‌کنیم، سواءً این که این وضعیت و این گذشت در ماده باشد، قوانین ماده

---

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی ج ۱ ص ۱۷۸ و ۱۷۹ معادشناسی ج ۱ صص ۱۷۹ تا ۱۸۲ و ج ۶ صص ۲۳۷ تا ۲۴۰ و لب اللباب ص ۴۰



را دارد. چه این که در غیر ماده باشد، در عالم برزخ باشد و مثال باشد و ملکوت سُفلی، که در آنجا مطابق با آن را دارد. چه این که بالاتر باشد، که بالاتر و این‌هایش حالا دیگر فعلاً بماند، نیازی به آن بحث نیست.

آن چه را که نیاز به آن داریم این است که در روایاتی که دارد: فلان خلقت هزار سال قبل است، فلان خلقت چهار هزار سال قبل است، فلان خلقت دو هزار سال، این دیگر در این جا برای ما روشن می‌شود. چرا در این جا امام باقر می‌فرمودند هزار سال، یا دو هزار سال، اما در یک جای دیگر می‌فرمودند چهار هزار سال. این فقط جنبه مبالغه‌ای دارد و جنبه تشبیه دارد؛ نه این که چهار هزار سالی که شما دارید هر سال یک سال شمسی یا قمری، سال دوم، سال قمری، دقیق چهار هزار سال اینطوری خلقت انجام می‌شود.

اگر انجام می‌شود، اولین اشکالی که وارد می‌شود در این جا این است، اولین اشکال: وقتی که هنوز ماده نیست، چطور امام علیه السلام می‌آید زمان

را بر یک امر مادّی که هنوز وجود خارجی می‌آید  
حمل می‌کند؟ پس این در این جا نمی‌شود به این  
کیفیت باشد.<sup>۱</sup> ان شاء الله تتمه مطلب اگر خداوند  
توفیق داد، احتمال دارد فردا یا برای بعد، چون یک  
سفری در پیش داریم و چند روزی نیستیم و  
ان شاء الله بعد از آن دوباره شروع می‌کنیم.  
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> برای اطلاع بیشتر رجوع شود به امام شناسی ج ۱۵ صص ۲۸۲ تا ۲۸۴ و  
ج ۷ ص ۴۶